

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه مقام دوم: مقتضای اطلاق اوامر نسبت به معنای چهارم

تکمله: بیان اطلاق مقامی و مقتضای آن

بعد از بحث از مقتضای اطلاق لفظی اوامر بر اساس نظریات مختلف، و اینکه بر اساس بعضی از این نظریات، تمسک به اطلاق لفظی برای نفی اعتبار قصد قربت ممکن بوده و بنا بر بعضی دیگر ممکن نبود و بعد از نقد و بررسی ادله قائلین به اصالة التعبدیة، مناسب است که در ادامه مقتضای اطلاق مقامی را در ما نحن فیه مورد بررسی قرار داده و از این بحث نماییم که مقتضای اطلاق مقامی بنابر اقوال گذشته چه می باشد؟

قبل از بررسی مقتضای اطلاق مقامی نسبت به اعتبار و عدم اعتبار قصد قربت، لازم است ابتدائاً مقداری راجع به فرق میان اطلاق لفظی و اطلاق مقامی بحث نماییم تا اینکه حیثیت بحث در اطلاق مقامی بیشتر روشن گردد.

اطلاق مقامی از جهاتی با اطلاق لفظی تفاوت دارد:

**جهت اول** آن است که اطلاق لفظی همانطور که از اسم آن پیداست، مربوط به عدم تقييد لفظی است که متکلم برای اعلان و تفهیم آنچه در ذهن خود به عنوان موضوع ترسیم نموده، از آن استفاده می نماید. لذا در چنین مقامی که متکلم می خواهد موضوع و متعلق را تفهیم نماید، عدم تقييد لفظ، کاشف از آن است که متعلق و صورت ذهنیه ای که امر نفسانی در ما نحن فیه به آن تعلق گرفته، مقید به فلان قید مشکوک الاعتبار نبوده است. چون اگر مقید بود، حکمت مولی اقتضا می نمود که از لفظی استفاده نماید که تفهیم آن صورت ذهنیه و مطلوب به طلب نفسانیه را به صورت کامل انجام دهد. بنا بر این، اطلاق لفظی مربوط به متعلق و چیزی است که در عالم ذهن و ثبوت، مطلوب به طلب نفسانی بوده و مأمور به به امر لفظی قرار داده شده است؛ و اما اطلاق مقامی ربطی به عدم تقييد متعلق در عالم واقع و ثبوت نداشته و بلکه مربوط به غرض مولی از امر به متعلق و دخالت و یا عدم دخالت قید در حصول غرض او از امر به متعلق می باشد. یعنی زمانی که مولی جمله ای را برای بیان تمام آنچه دخیل در حصول غرض او می باشد، اظهار نماید و نسبت به دخالت و عدم دخالت قیدی در حصول غرض خود از امر به آن متعلق، سکوت کند، کشف می کنیم آن قید در حصول غرض مولی از امر به آن متعلق دخیل نمی باشد.

**جهت دوم** آن است که در اطلاق لفظی باید احراز شود که مولی در مقام بیان تمام آن چیزی است که به صورت جزء و یا شرط در متعلق دخیل می باشد، اما در اطلاق مقامی باید احراز شود که مولی در مقام بیان تمام آن چیزی است که در حصول غرض او از امر به متعلق، دخیل می باشد، هر چند در متعلق و مأمور به دخیل نباشد.

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»....استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی  
جهت سوّم آن است که در اطلاق لفظی باید احراز شود که مولی به هیچ وجه در مقام اهمال و اجمال نیست، ولی در اطلاق مقامی  
احراز و قطع به اینکه در مقام اهمال و اجمال نیست، لازم نبوده و بلکه کافی است که قرینه ای بر اهمال و اجمال در کلام وجود  
نداشته باشد کما سیّاتی توضیحیحه ان شاء الله تعالی.

با توجه به این مقدمه بیان می شود قیودی که در جهت قانون گذاری دخالت دارند، بر دو نوع می باشند:

یکی قیودی که دخیل در متعلّق می باشند، یعنی قبل از جعل و انشاء امر، توسط جاعل و آمر به صورت جزء یا شرط در موضوع  
لحاظ شده اند و انشاء امر، با لحاظ وجود ذهنی آن قیود در موضوع انجام گرفته است، به گونه ای که اگر یکی از آنها نفی  
شود، موضوع حاصل نشده و امر آمر نیز به آن تعلّق نمی گیرد. این قیود را قیود متعلّق یا قیود مأمور به گویند که تمام آنها،  
علاوه بر تحصیل موضوع و متعلّق، دخیل در غرض مولی نیز می باشند؛

و دیگری قیودی که دخیل در متعلّق و مأمور به نمی باشند، به گونه ای که امر به موضوع بدون لحاظ آنها تعلّق گرفته است،  
ولی در حصول غرض مولی نقش اساسی دارند. مثل بعضی از کیفیّاتی که در مأمور به تصویر می شوند، مانند جهر و اخفات،  
قصر و اتمام، دوخت نداشتن لباس احرام و هکذا؛

حال در ما نحن فیه اگر فرض شود قصد قربت از قیودی است که می تواند جزئاً و یا شرطاً دخیل در متعلّق باشد و محاذیر  
گذشته هم لازم نمی آید کما هو المختار، هم به اطلاق لفظی می توان برای نفی اعتبار آن در متعلّق استناد نمود و هم به اطلاق  
مقامی و نتیجه هر دو اثبات توصلیّت وجوب خواهد بود؛

و اگر فرض شود قصد قربت از قیودی است که جزئاً و شرطاً، نمی تواند دخیل در متعلّق باشد، چون فرضاً دخالتش در متعلّق با  
محاذیر گذشته مواجه است، در این صورت استناد به اطلاق لفظی برای نفی اعتبار قصد قربت در متعلّق ممکن نیست، ولی چون  
همین قصد قربت می تواند از قیودی باشد که در حصول غرض مولی دخیل است و مولی هر چند نمی توانست از طریق اخذ آن  
در متعلّق، اعتبار و دخالت آن را در غرض بیان نماید، ولی می تواند با اضافه جمله ای دیگر، چه خبریه و چه انشائیّه، دخالت آن  
را در حصول غرض بیان نماید، و لکن بیان ننموده است؛ با این وجود عدم بیان او کاشف از عدم دخالت قصد قربت در حصول  
غرض مولی از امر به متعلّق است، به گونه ای که اگر متعلّق بدون قصد قربت اتیان شود، محضّل غرض بوده و امر ساقط می  
گردد.

## نتیجه نهایی

بنا بر این، می توان بنا بر تمامی اقوال چهار گانه، برای نفی اعتبار قصد قربت و اثبات توصلیّت، به اطلاق مقامی استناد نمود. بر همین اساس است که قائلین به استحاله اخذ قصد قربت در متعلّق مانند محقّق خراسانی<sup>۱</sup>، محقّق نائینی<sup>۲</sup> و شهید صدر<sup>۳</sup> «رحمة الله عليهم اجمعين» نیز به اطلاق مقامی برای نفی اعتبار قصد قربت و اثبات توصلیّت تمسّک نموده اند، با اینکه مطابق مبنای خود تمسّک به اطلاق لفظی را ممنوع می دانستند.

## «و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمين»

۱ - ایشان در کفایة الاصول، صفحه ۷۵، بعد از اینکه در مقام عدم صحّت استناد به اطلاق لفظی می فرمایند: «إذا عرفت بما لا مزيد عليه عدم إمكان أخذ قصد الامتثال في المأمور به أصلاً فلا مجال للاستدلال بإطلاقه و لو كان مسوقاً في مقام البيان على عدم اعتباره كما هو أوضح من أن يخفى فلا يكاد يصح التمسك به إلا فيما يمكن اعتباره فيه»، در ادامه به عنوان استدراک در مقام بیان صحّت تمسّک به اطلاق مقامی برای نفی اعتبار قصد قربت بر آمده و می فرمایند: «نعم إذا كان الأمر في مقام بصدد بيان تمام ما له دخل في حصول غرضه و إن لم يكن له دخل في متعلق أمره و معه سكت في المقام و لم ينصب دلالة على دخل قصد الامتثال في حصوله كان هذا قرينة على عدم دخله في غرضه و إلا لكان سكوته نقضاً له و خلاف الحكمة».

۲ - ایشان در جای جای اجود التقريرات، به این مطلب می پردازند که تمسّک به اطلاق لفظی برای نفی اعتبار قصد قربت در متعلّق امر جایز نمی باشد. مثلاً در جلد ۱، صفحه ۱۱۲، الأمر الثالث می فرمایند: «اختلفت كلمات الأصحاب في مقتضى الأصل اللفظي في المقام، فاختار جماعة و منهم المحقق الأنصاري (قده) أصالة التوصلية و اختار صاحب الإشارات (قده) و جماعة ممن تبعه أصالة التبعية (و الحق) في المقام وفاقاً لجملة من المحققين هو الإهمال و عدم الإطلاق مطلقاً». همچنین در صفحه ۱۱۵ می فرمایند: «فحصل انه ليس هناك إطلاق يعين التوصلية أو التبعية بل المأمور به بالإضافة إلى الانقسامات الثانوية مطلقاً لا مناص من كونه مهملاً»، اما با این وجود، مکرراً تصریح می نمایند که تمسّک به اطلاق مقامی را برای نفی اعتبار قصد قربت در متعلّق امر، جایز می باشد. مثلاً در صفحه ۱۱۷، قبل از پرداختن به اصل عملی می فرمایند: «إذا كان المولى في مقام البيان و لم ينصب قرينة على الجعل الثاني المتمم للجعل الأول فمقتضى الإطلاق هو التوصلية و عدم الجعل الآخر و هذا الإطلاق نظير الإطلاق في متعلق التكليف الثابت بمقدمات الحكمة».

۳ - ایشان در بحوث فی علم الاصول، جلد ۲، صفحه ۱۰۳ و ۱۰۴، بعد از تقریب اطلاق لفظی می فرمایند: «و أما الإطلاق المقامي فهناك تقريران لإثبات التوصلية بالإطلاق المقامي» و سپس در تقریب دوم که مورد پذیرش ایشان نیز می باشد، می فرمایند: «ان ظاهر حال المولى عند ما يأمر بشيء انه بصدد بيان تمام ما يأمر به باعتباره طريقاً إلى بيان تمام غرضه فلو كان الأمر قاصراً عن بيان تمام غرضه لعدم إمكان أداء تمامه به و لكن كان بالإمكان تكميل ذلك و لو بجملة خبرية، فظاهر حاله انه لو كان غرضه كذلك لبينه و لو بجملة خبرية فان لم يصنع ذلك انعقد في كلامه إطلاق مقامی لنفي دخل قصد القرية في الغرض بلحاظ هذا الظهور الحالي الذي أشرنا إليه و هذا التقريب صحيح».